مولوی؛ حافظِ خراسانِ بزرگ

درباره پدر خراسان‌شناسی معاصر ایران

| امید حسینی‌نژاد | خراسان مهد رشد و نمو عالمان، اندیشمندان و هنرمندان بسیاری است که نام آن‌ها بر تارک تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین می‌درخشد. در هر کدام از شهرهای این خطه عالمانی سربرآورده‌اند که تأثیر بسزایی بر رشد علم و فرهنگ ایران و حتی دنیا گذاشته‌اند. اگر امروز غربیان آثار متعددی درباره اندیشه‌های غزالی نوشته‌اند نشان از همین وسعت تأثیرگذاری اوست. اگر ادب‌پژوهان غربی نام فردوسی را به بزرگی یاد می‌کنند و هنوز که هنوز است درباره نسخه‌های خطی شاهنامه فردوسی تحقیق می‌کنند نشان‌دهنده وسعت تأثیر این مرد بزرگ ادبیات فارسی بر دنیاست. در دوره معاصر نیز اندیشمندان متعددی در این منطقه رشد کرده‌اند که آثار قلمی آنان تأثیر بسیاری بر تحولات علم داشته است.

یکی از اندیشمندان و فرهنگ‌پژوهان دوره معاصر ما مرحوم عبدالحمید مولوی (۱۳۵۷-۱۲۸۶) است. وی در مشهد دیده به جهان گشود. پدرش، حاج میرزا علی‌محمد نجم‌التولیه، از علمای عصر خود بود و منصب مستوفیگری مسجد گوهرشاد و همچنین منجمی آستان قدس را داشت. اجدادش اهل علم و تقوی بودند و جد بزرگش، حاج میرزا عبدالجواد، خطیب آستان قدس بود.

عبدالحمید ادبیات فارسی، عربی، نجوم و هیئت را نزد پدرش فراگرفت. پس از فوت پدر، به مدارس جدید جذب شد و همچنین در خدمت علمای مشهد حاضر شد و کسب علم کرد. از جمله با شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی، حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج میرزا علی‌اکبر نوقانی ارتباط داشت. مولوی در اوایل دوره پهلوی به دعوت میرزا طاهر طاهری، متولی مسجد جامع گوهرشاد، به عنوان معاون امور خدمات مسجد مشغول کار شد. او یکی از کسانی بود که از نزدیک ناظر واقعه گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴ بود زیرا حفظ انتظامات مسجد گوهرشاد از وظایف وی بود.

مولوی، خراسان‌شناسی خستگی‌ناپذیر

او چندین سال رئیس اداره املاک آستان قدس و مدیر مسجد جامع گوهرشاد بود. از این رو اطلاعات بسیار وسیعی در امور روضه مبارکه رضویه و مسجد جامع داشت و بسیار مورد استفاده بود. هرکس درباره آستان قدس و جامع گوهرشاد به مطلبی نیاز داشت به او مراجعه می‌کرد.

مرحوم مولوی غیر از آستان قدس و مسجد گوهرشاد، درباره مدارس، مساجد و آثار تاریخی مشهد مقدس و حومه هم اطلاعات مبسوطی داشت. آن‌ها را به‌خوبی می‌شناخت و درباره رقبات و املاک وقفی مشهد کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشت که اکنون مورد استفاده است.

مرحوم عزیزا... عطاردی، از اندیشمندان برجسته و خراسان‌شناسان برجسته، درباره آشنایی‌اش با مرحوم مولوی می‌گوید: من بیش از ۱۰ سال با آن مرد محقق، خوش‌بیان و خوش‌اخلاق در ارتباط بودم، و با او درباره مطالب مورد نظر گفت‌وگو می‌کردم. گاهی با هم به اطراف مشهد مقدس می‌رفتیم و درباره بناهای تاریخی با هم مذاکره می‌کردیم. درست به خاطر دارم اولین‌بار که می‌خواستم از چشمه گیلاس دیدن کنم، او مرا همراهی می‌کرد. در بین راه می‌گفت: من کل جلگه توس و کوهپایه آن را با اسب طی کرده‌ام. در آن زمان که هنوز ماشین وجود نداشت، من این منطقه را سیر و مطالعه کردم.

آثار باستانی خراسان که جلد اول آن آثار و ابنیه تاریخی جام، نیشابور و سبزوار را در بر می‌گیرد حاصل تلاش او در شناسایی آثار باستانی این خطه است. طبق گفته او در مقدمه کتاب، جلدهای دوم و سوم این اثر نیز آماده بوده اما طبق بررسی‌های انجام‌شده، این ۲ جلد در بحبوحه اتفاقات اوایل انقلاب، به دلیل سهل‌انگاری برخی دست‌اندرکاران از بین رفته است.

کتابخانه مرحوم مولوی

مرحوم عبدالحمید مولوی از جوانی به مطالعه و تحقیق عشق می‌ورزید و با علما و فضلای مشهد مقدس رضوی و فرهنگیان و نویسندگان در ارتباط بود. از این رو، به کتاب و کتابخانه علاقه‌مند بود و در طول زندگی خود، کتابخانه معتبری فراهم کرده بود. او در دفترچه موقوفات آستان قدس درباره کتابخانه خود چنین گوید: بنده، عبدالحمید مولوی، ۲۵ سال رئیس اداره املاک آستان قدس بوده‌ام و کتاب‌شناس و ارزیاب کتاب. کتابخانه مفصلی شامل بیش از ۹۰۰ جلد کتاب خطی داشتم. کتاب‌ها را به دانشکده الهیات و علوم دینی دانشگاه فردوسی فروختم تا وجه آن را صرف هزینه روزانه زندگی کنم. اشتغال بنده اکنون نوشتن مقاله و کتاب است که جملگی چاپ شده و در دانشگاه‌های دنیا و ایران محفوظ و مضبوط است و ۲۰۹ مجلد نفیس و قیمتی را که هر یک شامل چندین رساله و کتاب می‌شود به دانشکده الهیات مشهد هدیه دادم که در اشکاف‌های متعدد به نام بنده مضبوط است. اگر در تنگنا نبودم، همه کتاب‌های خطی در علوم مختلف را تسلیم می‌کردم و تقدیم می‌داشتم زیرا کتب خطی میراث بزرگان و دانشمندان ایران است و به همه ایرانیان متعلق خواهد بود.

اکنون حدود ۳۰۰۰ کتاب چاپی او که در طول سالیان سال جمع‌آوری کرده است در منزل یکی از فرزندانش نگهداری می‌شود.

مولوی، شیفته نسخه‌های خطی

عبدالحمید مولوی در سال ۱۳۳۱ به ریاست کتابخانه ملی ملک در تهران انتخاب شد. وی آشنایی نزدیکی با مرحوم حاج حسین ملک، واقف مشهور، داشته است. به دلیل اطلاعات و معلوماتی که در کتاب‌شناسی داشت، مورد توجه و عنایت حاج حسین ملک قرار گرفته بود. به گفته فرزند ایشان، سبب علاقه او به خریداری و نگهداری نسخه‌های خطی توصیه حاج حسین ملک به او بوده است. وی روزهای متعددی برای خرید نسخه‌های خطی به دست‌فروشی‌هایی که در میدان توپخانه تهران بساط پهن می‌کردند مراجعه می‌کرده و با آشنایی‌ای که با ارزش این نسخه‌ها داشته، موارد متعددی را با توجه به وسع مالی خود خریداری می‌کرده است.

این نسخه‌ها سال‌ها در کتابخانه شخصی وی نگهداری می‌شد. این نسخه‌ها ابتدا از سوی مرحوم مولوی به صورتی منظم فهرست‌نویسی اولیه شد و دفتر آن در بخش نسخ خطی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی نگهداری می‌شود. پس از آن، در سال ۱۳۴۵ مرحوم میرزا مهدی ولایی، فهرست‌نگار آستان قدس رضوی، این نسخه‌ها را فهرست‌نویسی تخصصی کرد و در شماره پنجم نشریه نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، زیر نظر ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، منتشر شد. پس از انتقال نسخه‌های خطی وی به دانشکده الهیات در دوره مدیریت مرحوم دکتر محمود رامیار که بخشی از آن خریداری و بخش دیگرش به صورت هدیه به این دانشکده واگذار شده بود، مرحوم دکتر محمود فاضل یزدی مطلق، استاد این دانشکده، این نسخه‌ها را به صورت تخصصی فهرست‌نویسی کرد. این فهرست در ۳ جلد از سوی دانشگاه فردوسی مشهد منتشر شد.

نگارنده این یادداشت مدت‌هاست مشغول بررسی نسخه‌های خطی مرحوم عبدالحمید مولوی است. در طول این مدت، نسخه‌های نفیسی را از نظر گذرانده و متوجه نفاست بالای این نسخه‌ها شده‌ام. برخی از این نسخه‌ها منحصربه‌فرد است. در حاشیه برخی از این نسخه‌ها دستخط مرحوم عبدالحمید مولوی نیز دیده می‌شود. برای نمونه، در حاشیه نسخه خطی سلسلة‌الذهب، دیوان اشعار جامی، به خط حاج شیخ علیرضا مطلبی از او نقش بسته است: مرحوم حاج شیخ علیرضا از فضلا بود و در محله نوغان سکونت داشت و در موقع فرصت، کتابت می‌کرد و چند جمله کتاب به خط ایشان را برادرم، مرحوم عبدالحسین مولوی، از ورثه خریداری کرده است.

یکی از نسخه‌های نفیس مجموعه عبدالحمید مولوی کتابی شامل رساله‌هایی در علم نجوم است. مؤلف این کتاب، مؤید العرضی، از شاگردان و همکاران خواجه نصیرالدین توسی در رصدخانه مراغه بوده است. کاتب این نسخه پسرش، محمد بن مؤید العرضی، است. یکی از نکات مهم این نسخه آن است که ۲۴ سال بعد از وفات خواجه نصیر کتابت شده است.

نسخه‌هایی با موضوع نجوم در کتابخانه ایشان به‌وفور دیده می‌شود. شاید علت اصلی آن علاقه او و تخصص اجدادش در علم نجوم باشد. در حاشیه یکی از نسخه‌های خطی مهر پدرش که مشهور به نجم‌التولیه بود دیده می‌شود.

یکی دیگر از نسخه‌های نفیس این مجموعه کتاب الجمل و العقود شیخ توسی است. قدیمی‌ترین نسخه موجود در ایران از نظر قدمت، نسخه موجود در کتابخانه عبدالحمید مولوی است. این نسخه در سال ۶۹۱ هجری قمری کتابت شده است. این نشان‌دهنده اهتمام او در خریداری نسخه‌های نفیس و نگهداری آن برای از بین نرفتن این میراث کهن و ارزشمند اسلامی است.

عبدالحمید مولوی سال‌های سال با صرف وقت در حوزه‌های مختلف علمی و مدیریتی آثار چشمگیری در حوزه خراسان‌شناسی بر جای گذاشت. علاوه بر آن، به دلیل علاقه وافرش به جمع کردن نسخه‌های خطی، کتاب‌های نفیسی را برای خود خریداری کرد. این اهتمام سبب شد آثار قابل‌توجهی نیز منتشر کند. نگاهبانی از میراث خطی اسلامی دغدغه همیشگی وی بود و اهدای نسخه‌های شخصی خود به دانشکده الهیات برای نگهداری هرچه بهتر این میراث، نشان‌دهنده اهتمام والای او به این مسئله است.

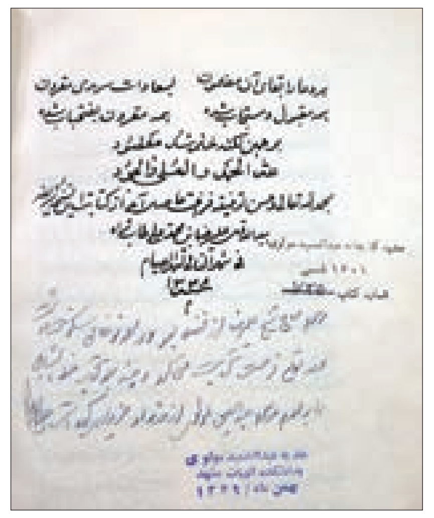

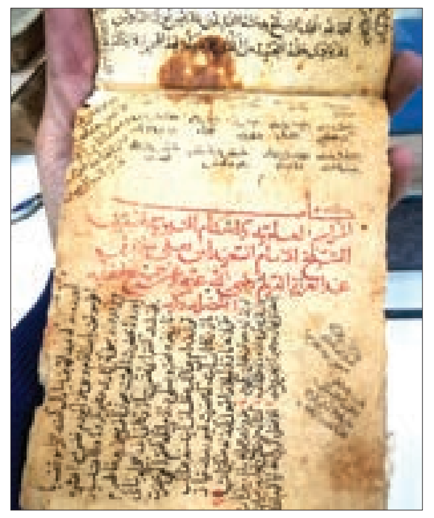

فرزند عبدالحمید مولوی از پدر و خانه پدری می‌گوید

یونسکو آدرس خانه ما را به مسافران می‌داد

| لیلا کوچک‌زاده | خانه مولوی‌ها خانه مردی دانشمند و عالم است که همه فرزندانش همچون پدر به فرهنگ و علم این شهر و این سرزمین خدمت کردند. عبدالحمید مولوی سال‌ها در محله سناباد و خیابان مولوی که به نام خاندان او نام‌گذاری شد زندگی کرد. رئیس املاک آستان قدس رضوی بود، باستان‌شناس بود و گرد خراسان را با اسب گشت و بی‌شمار ابنیه و مقبره و بناهای گمنام را ثبت کرد و چندین کتاب پروپیمان نوشت که شد منبع و مأخذ پژوهشگران و مشتاقان به خراسان‌شناسی. صاحبان خانه به دلیل بی‌مهری میراث فرهنگی در قیمت گذاری، خانه را می‌فروشند. حوزه علمیه آیتا... خوانساری قاینی که از رفت‌وآمد شیخ نخودکی به این خانه آگاه بود، خانه را می‌خرد و همین می‌شود تا غم خراب شدن خانه دست‌کم با پیچیدن دوباره صوت قرآن صاحب‌خانه که روز و شب با خود تکرار می‌کرد زنده بماند. مهمان مجتبی مولوی، فرزند کوچک عبدالحمید، می‌شویم تا از آنچه بر پدر و این خاندان گذشت بگوید.

عبدالحمید مولوی

شاگرد شیخ نخودکی بود، دانشمند بود و باستان‌شناس و یکی از بزرگان شهر. مولوی در سال ۱۲۸۶ و در محله عیدگاه متولد می‌شود و سال ۱۳۵۷ نیز در خانه کوچه مولوی فوت می‌کند و در دارالسرور آستان قدس رضوی دفن می‌شود. پدرش حاج علی‌محمد مولوی، نجم‌التولیه آستان قدس رضوی، به او فلسفه، منطق و نجوم درس می‌دهد اما خیلی زود در شانزده‌سالگی پدر را هم از دست می‌دهد و همه بار خانواده را به دوش می‌کشد. در حوزه‌ای به نام «مدرسه شرق» درس می‌خواند و معمم می‌شود. بعد از فوت پدر، مستوفی مسجد گوهرشاد می‌شود و سال‌ها به دلیل اختلافات اسدی و پاکروان، به ریاست املاک آستان قدس می‌رسد و بعد از آن مجبور به پوشیدن کت‌وشلوار می‌شود. او ۳۰ تا ۴۰ سال این مسئولیت را به عهده دارد، سال‌هایی که با اسب کل ایران را می‌گردد و علاوه بر ثبت موقوفات آستان قدس، آثار باستانی گمنام خراسان نیز را نیز ثبت می‌کند و در ۳ جلد، کتابی به نام «آثار باستانی خراسان» می‌نویسد. ۱۱ سال نیز به نوشتن کتابی از موقوفات آستان قدس مشغول می‌شود، کتابی در ۸۰۰ صفحه که به ترتیب حروف الفبا نوشته شده و فرزند کوچکش، مجتبی مولوی، برای حفظ این نسخه خطی، آن را به آستان قدس هدیه می‌کند و به دلایلی و تا همین حالا اجازه نمی‌دهند منتشر شود. عبدالحمید مولوی رئیس انجمن آثار ملی خراسان نیز بود. علاوه بر این، او را به‌عنوان باستان‌شناس و استاد تاریخ و ادب خراسان می‌شناختند. عضو یونسکو شده بود و هر گردشگری می‌خواست به خراسان بیاید یونسکو آدرس منزل او را در کوچه مولوی می‌داد.

خانه مولوی‌ها

مجتبی مولوی می‌گوید: پدرم سال ۱۳۱۲ این خانه را در زمینی به وسعت ۱۵۰۰ متر و با ۷۰۰ متر زیربنا ساخت که ۲۰۰ متر از آن را به زنی تنها بخشید. خانه ۴ در ورودی داشت. از ابتدای خیابان مولوی کشیده می‌شد تا به کوچه‌ای بن‌بست می‌رسید. ۳ خانه در خانه ما قرار داشتند و به‌ هم راه داشت با ۱۴ اتاق. خانه‌ها وسط حیاط قرار داشتند و دور حیاط درختان انگور بود. همه میوه‌ها را در حیاط داشتیم: گوجه، زردآلو، گلابی و درخت زرشک در حالی که در مشهد زرشک به عمل نمی‌آید. به همه فامیل زرشک می‌دادیم. پدرم در این حیاط ۲ کاج به مناسبت تولد ۲ برادرم کاشت که بعدها بسیار بزرگ شدند و تنه آن‌ها به ۲/۵ متر رسید. خانه آجری بود و درونش از خشت خام و روی سقف چوبی‌اش گچمالی شده بود. زیر اتاق‌ها خالی بود تا رطوبت، گرما و سرما نفوذ نکند. در حیاط خلوت اصطبل اسب بود و ۲ اسب و درشکه که هیچ‌گاه پدرم از آن استفاده شخصی نکرد.

زندگی خاندان مولوی‌ها

مولوی پسر دوباره خاطرات آن روزها برایش تداعی شده است و هنگام گریز به ارتباط عاشقانه پدر و مادرش بغض می‌کند: پدرم بعد از نماز صبح نمی‌خوابید و تعقیبات می‌خواند. در خانه ما همه باید نماز می‌خواندند. ساعت ۶ صبح همه صبحانه می‌خوردند. او روزی یک بار هم به حرم مشرف می‌شد و سر خاک پدرش می‌رفت. مادرم بیست‌ساله بود و پدرم بیست‌وشش‌ساله که با هم ازدواج کردند. مادرم بسیار زیبا بود، آرام و قدرشناس. سوادش قرآنی بود ولی از اینکه به خانه‌ای وارد شده است که محل علم است بسیار خوشحال بود. پدرم مادرم را می‌پرستید و آن‌ها یک بار هم با هم دعوا نکردند.

عبدالحمید مولوی در سال ۱۳۳۶ از آستان قدس بازنشسته می‌شود و در این زمان است که مطالعات و نوشتنش را به روزی ۱۶ ساعت می‌رساند: پدرم آن‌قدر باهوش بود که به من می‌گفت: صفحه ۶۴ کتاب ناصرخسرو را باز کن و خط دومش را بخوان. می‌خواهم عین همان را بنویسیم. او قرآن را از حفظ داشت و راه می‌رفت و آیات را تلاوت می‌کرد. از نظر بدنی توانا بود. هیچ‌گاه با آب گرم وضو نگرفت و در اتاقش بخاری روشن نکرد تا بدنش را سالم و قوی نگه دارد. خانه‌ای عیال‌وار داشتیم که صبح تا شب باید برای تهیه مواد غذایی خرید می‌کردیم چون تا سال ۱۳۴۰ یخچال نبود. ما سالی نزدیک به ۲۰ تا ۳۰ حلب روغن زرد مصرف می‌کردیم چون یکی شوهرش فوت می‌کرد به اینجا می‌آمد. یکی بیکار می‌شد می‌آمد. علاوه بر این، دخترها و زنان فامیل می‌آمدند و دور هم جمع می‌شدند به طوری که سر سفره غذای ما معمولا ۲۵ نفری می‌نشستند. او خیلی هم خوشحال بود و معتقد بود هرچه در خانه ما می‌خوردند روزی خودشان است که خدا از طرف ما حواله کرده است به آن‌ها. هرکس ورشکست شده بود یا مشکلی داشت از پدرم کمک می‌گرفت و مشکلش برطرف می‌شد.

محله سناباد

مجتبی مولوی می‌گوید در محله سناباد بزرگان زیادی زندگی می‌کردند و خانه‌های قدیمی بزرگ هم زیاد بود: محمدطاهر بهادری، مدیرکل آموزش و پرورش، پشت خانه ما زندگی می‌کرد و ما خیلی با آن‌ها رفت‌وآمد داشتیم. او و پدرم بنیان گذاران فرهنگ و ادب مشهد هستند و نخستین مدارس را تأسیس کردند. خانواده یغماییان هم مهم بودند. خانه آن‌ها اول خیابان دانشگاه بود. ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند که در یک کوچه زندگی می‌کردند و همه تحصیلات عالی داشتند. همسایه کناری ما معتمدیان بود که فرزندان او شهردار مشهد، رئیس شهربانی و رئیس آگاهی بودند. قدیم‌ترها دیدار بزرگان شهر و عالمان هنگام صبحانه در روز جمعه امر مرسومی بود که معمولا در منزل ما انجام می‌شد. عالمانی چون آیتا... جزایری، آیتا... میلانی، آیتا... خاتمی و ... بارها در خانه ما حاضر شدند. در جلسات آن‌ها خبری از شوخی و مزاح نبود. مباحث سنگینی مطرح می‌شد: منطق، دروس حوزه و ... و من پذیرایی می‌کردم. اگر ۱۰ ثانیه بعد از حضور مهمان چای می‌رسید، پدرم ما را بیچاره می‌کرد! او در این مورد استبدادی عمل می‌کرد!

فروش خانه

بی‌مهری میراث فرهنگی در قیمت‌گذاری خانه، وارثان آن را به فروش ناچار می‌کند و مجتبی مولوی در سال ۱۳۸۵ آن را به حوزه آیتا... خوانساری قاینی می‌فروشد: خانه داشت خراب می‌شد و به نگهداری و ترمیم نیاز داشت. از طرفی، میراث فرهنگی آن را با قیمت مناسبی نمی‌خرید. شاید ۱۰۰۰ نفر برای خرید خانه آمدند و رفتند اما خانه فروش نرفت تا اینکه خانه را به حوزه آیتا... خوانساری قاینی فروختیم. علت خرید آن‌ها هم این بود که می‌دانستند شیخ نخودکی به این خانه رفت‌وآمد داشته و همین‌جا فوت کرده است. حالا میراث فرهنگی به صاحبان خانه فقط اجازه خراب نکردن در، کاشی‌کاری‌های روی آن و انداختن درختان کاج را نداده است.

نخودکی و عبدالحمید مولوی

مجتبی مولوی خودش شیخ نخودکی را ندیده اما از پدرش که شاگرد او بوده است نقل می‌کند: شیخ نخودکی با طی‌الارض مرتب می‌رفت کربلا و برمی‌گشت. روزی سرگردی قصد کشتن او را داشت اما هرچه شلیک می‌کرد، اسلحه تیراندازی نمی‌کرد. آشیخ مقابل حرم رو به او می‌گوید: من می‌خواهم یک هفته به کربلا بروم. اگر می‌آیی بیا. او هم قبول می‌کند و یک هفته با آشیخ در کربلا می‌گذراند. آن سرگرد این اتفاق را بعد از فوت نخودکی تعریف کرده است.

مجتبی مولوی از برادر بزرگش درباره فوت شیخ نخودکی در منزل آن‌ها نقل می‌کند: آشیخ روزهای آخر عمرش را می‌گذراند. بیمار و ضعیف شده بود و در منزل ما استراحت می‌کرد. پدر و برادرم روز قبل از فوتش، لحظه‌ای فکر می‌کنند که از دنیا رفته است اما ناگهان از جایش بلند می‌شود و می‌گوید فردا از دنیا خواهم رفت، اتفاقی که واقعا رخ می‌دهد.

بی‌مهری میراث فرهنگی در قیمت‌گذاری خانه، وارثان آن را به فروش ناچار می‌کند و مجتبی مولوی در سال ۱۳۸۵ آن را به حوزه آیتا... خوانساری قاینی می‌فروشد: خانه داشت خراب می‌شد و به نگهداری و ترمیم نیاز داشت. از طرفی، میراث فرهنگی آن را با قیمت مناسبی نمی‌خرید. شاید ۱۰۰۰ نفر برای خرید خانه آمدند و رفتند اما خانه فروش نرفت تا اینکه خانه را به حوزه آیتا... خوانساری قاینی فروختیم. علت خرید آن‌ها هم این بود که می‌دانستند شیخ نخودکی به این خانه رفت‌وآمد داشته و همین‌جا فوت کرده است. حالا میراث فرهنگی به صاحبان خانه فقط اجازه خراب نکردن در، کاشی‌کاری‌های روی آن و انداختن درختان کاج را نداده است

کتاب‌های عبدالحمید مولوی

جریان علاقه‌مند شدن عبدالحمید مولوی به خرید کتاب‌های خطی برمی‌گردد به سال ۱۳۲۹. فرزندش تعریف می‌کند: پدرم از دوستان صمیمی حاج‌حسین‌آقا ملک بود. دوشنبه‌ها ساعت ۴ صبح به منزل آن‌ها می‌رفت و او خاطرات پدرش را تعریف می‌کرد و پدرم آن‌ها را می‌نوشت. سال ۱۳۲۹ که حاج‌آقا ملک زمین‌هایش را وقف کرد، پدرم برای صورت‌برداری از کتاب‌های او به تهران رفت و از همان‌جا به خرید کتاب خطی علاقه‌مند شد. او ۹۰۹ جلد کتاب خطی داشت که با کتاب‌های چاپ سنگی‌اش ۴۰۰۰ تا می‌شد. پدرم نگران کتاب‌ها بود که مبادا دزد بیاید یا آتش‌سوزی شود. به همین دلیل، مرحوم ایرج افشار از دانشکده الهیات مشهد به منزل ما آمد و همه کتاب‌ها را برای خریدن قیمت‌گذاری کرد. پدرم ۵۰ تا ۶۰ جلد کتاب خطی را هم به این دانشکده که آن زمان نزدیک سه‌راه سنایی بود هدیه کرد. اکنون نیز از آن تعداد کتاب، ۳۰۰۰ جلد باقی مانده که در منزل برادرم علی است. کتاب‌های خطی باقی‌مانده را نیز به کتابخانه دانشگاه فردوسی هدیه کردیم. مولوی درباره کتاب‌هایی که پدرش طی ۳۰ سال و هنگامی که با اسب دور خراسان می‌گشت نوشته بود، می‌گوید: جلد نخست کتاب «آثار باستانی خراسان» را انجمن آثار ملی تهران چاپ کرد. جلد ۲ مربوط به کاشمر، قوچان، بجنورد، شیروان، تربت‌حیدریه، قاین، گناباد و بیرجند زیر چاپ بود که انقلاب شد و چاپ نشد. جلد ۳ درباره تاریخ مشهد بود که هنگام انقلاب سرنوشتش نامعلوم شد و نسخه خطی آن را هم نداریم چون پدرم آن را به انتشارات داده بود. کتاب‌های دیگر او عبارت‌اند از: «شرح حال خیام»، «شرح حال نادرشاه افشار»، «تاریخ نیشابور»، «آب‌های زیرزمینی خراسان» که به میراث فرهنگی دادیم و متأسفانه گمش کردند، «از دهستان تا جاجرم» و ... خاطرم هست که پدرم برای نوشتن از تاریخ مسجد گوهرشاد به افغانستان رفت تا از مردم آنجا اطلاعاتی درباره گوهرشادآغا که این مسجد را ساخته است کسب کند. نثر کتاب‌هایش هم به گفته خودش طوری بود که همه مردم بتوانند بخوانند و بفهمند.

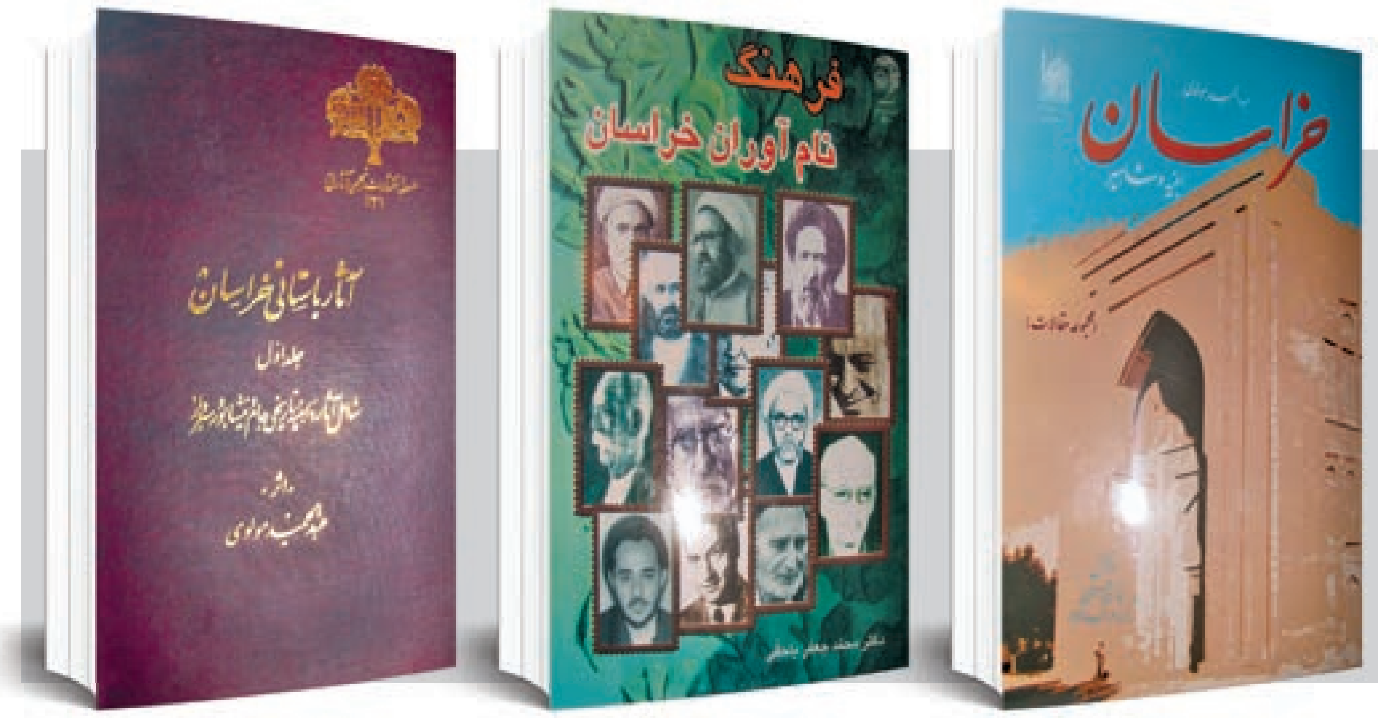

گفت‌وگو با مهدی سیدی

درباره زندگی و زمانه پدر خراسان‌شناسی معاصر

مولوی نمی‌خواست یک کارمند ساده باشد

| حسام‌الدین نجفی | نمی‌شود از خراسان‌شناسی حرفی به میان بیاید و مهدی سیدی در آن حضور نداشته باشد. زمانی که با او درباره چهره این ماه صحبت کردم، گفت که عبدالحمید مولوی حقش بیش از این‌هاست و باید خیلی زودتر از این‌ها به مقام والا و خدمات او پرداخته می‌شد اما به دلایلی که خود مسئولان آستان‌قدس خیلی خوب از آن آگاه‌اند، این اتفاق نیفتاده است و حتی کتاب‌هایش را منتشر نمی‌کنند. با این حال، در گفت‌وگوی کوتاهی که با سیدی داشتم، از اهمیت مولوی و آثارش پرسیدم و کتابی که او چندین‌سال پیش به نام «مشهد در آغاز قرن ۱۴» تصحیح و چاپ کرده بود.

دغدغه عبدالحمید مولوی از ابتدا این نبوده است، اینکه به‌عنوان یک کارمند سوار اسب شود و برود جای‌جای خراسان را ببیند و بشناسد و بشناساند. در وهله اول، ایشان مسئول موقوفات مسجد گوهرشاد بوده است. این موقوفات هم خیلی وسیع بوده. این موقوفات از یک زمانی سپرده شد به دست خاندان طاهری که از سادات مشهد بودند. این خاندان مسجد و موقوفات را اداره می‌کردند. خب، آن‌ها یک آدم مطلع و مدیر و پیگیر برای سرکشی از این موقوفات هم لازم داشتند. اول‌بار این پدر عبدالحمید مولوی بود که وارد این تشکیلات شد. او آنجا یک سمت معاون‌گونه داشت. بعد پسرش را هم برد آنجا و پسر زیر دست پدر این‌کاره شد. به همین سبب، همه‌جا می‌رفت و سرکشی می‌کرد. مثلا تا جایی که من از گوهرشاد خبر دارم و در وقف‌نامه‌اش هم هست، ۳۰۰ هکتار است. این موقوفات از نزدیک ویرانی شروع می‌شد و می‌آمد تا مشهد و به سعدآباد می‌رسید. از فلکه فردوسی تا کال قره‌خان موقوفات مسجد گوهرشاد است تا می‌رفت به تربت‌جام. آن موقع هم خودرو نبود که کسی بخواهد برود به موقوفات سرکشی کند. باید با اسب می‌رفت آنجا. از طرفی دیگر، یک نفر هست که فقط مسئولیتش را انجام می‌دهد و حساب و کتابش را می‌کند و برمی‌گردد. یک نفر هم هست که در کنار این‌ها دغدغه فرهنگی دارد، کتاب‌خوان است، علاقه‌مند است. آن‌ها وقتی می‌رفتند برای سرکشی، می‌دیدند که یک مقبره تاریخی اینجاست، یک باغ تاریخی یک گوشه دیگر است یا از کنار یک بنای قدیمی رد می‌شدند، چه می‌کردند؟ دقت می‌کردند و با همان دقت هم آن را ثبت می‌کردند. بعد می‌آمدند به کتاب‌ها نگاه می‌کردند و بعد کم‌کم تبدیل می‌شدند به یک خراسان‌شناس.

حالا چه شد که عبدالحمید مولوی از بخش موقوفات گوهرشاد رفت به آستان قدس؟ ایشان در سال ۱۳۱۴ که واقعه مسجد گوهرشاد روی داد وسط دعوایی بین استاندار و نایب‌التولیه آن زمان به آستان قدس رفت. وسط این معرکه موقوفات مسجد گوهرشاد را که اداره مستقلی بود و زیر نظر متولی مسجد اداره می‌شد به‌خلاف بردند زیرمجموعه موقوفات آستان‌قدس کردند. این‌طور شد که آقای مولوی هم به آستان قدس رفت. به او گفتند که حالا ما صاحب این موقوفات هستیم و تو بیا اینجا کارها را اداره کن. از شهریور سال ۲۰ جلسه‌ای برگزار شد و موقوفات گوهرشاد دوباره به ترتیب سابق خود برگشت اما آقای عبدالحمید مولوی همان‌جا ماند و شد مسئول موقوفات کل آستان قدس رضوی که گستره وسیع‌تری در مقایسه با موقوفات گوهرشاد داشت. او حالا باید به همه آن‌ها سرکشی می‌کرد و اگر اختلافی بود حل و فصل می‌کرد و کارهایی از این قبیل. مولوی بعد از این آمد تمام رقبات آستان قدس را معرفی کرد. یک نمونه‌اش همین خیابان احمدآباد بود که متعلق به آستان قدس نبود ولی خب، به هر حال، رفت زیرمجموعه آستان قدس. او خیلی کامل و جامع نوشته است که این منطقه را چه‌کسی وقف کرد، حد و حدودش کجاست و باقی جزئیات. برای اینکه بفهمید او چه کرده است، باید بگویم شرح همه موقوفات را در ۷ جلد کتاب جمع کرد به نام: پیش‌نویس موقوفات آستان قدس رضوی. چون من در سال‌های ۷۶ تا ۸۰ در مرکز خراسان‌شناسی بودم، آنجا یک مرکز وقف هم داشتیم که این دفاتر می‌آمد دست من و رویشان کار می‌کردیم و مطالعه. آنجا کتابی چاپ کردیم که وقف‌نامه‌های مهم خراسان در آن موجود است. من ناظر آن کتاب بودم. الان هم تایپ‌شده آن کتاب موجود است و دست آستان قدس، ولی به دلایلی آن را منتشر نمی‌کنند. همان موقع هم گفتیم که این کتاب بسیار اهمیت دارد زیرا چندین هزار رقبه آستان در آن با جزئیات زیادی ثبت شده ولی این کار را نکردند و نمی‌کنند.

یکی از کارهای ارزشمند مولوی است در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۳ که خودش مقدمه‌ای هم بر آن نوشته است و این کتاب دارد منتشر می‌شود. او همین‌طوری سوار اسب نمی‌شد و فقط برای سرکشی به آنجا نمی‌رفت بلکه در ضمن کارش، می‌رفت و می‌دید و به همین مناسبت از بسیاری از مقابر و بناها بازدید میدانی کرد. علاوه بر این، او در بیشتر کنگره‌های ایران‌شناسی شرکت می‌کرد و از خراسان مقاله می‌فرستاد. مثلا در یکی از مقالاتش «چشمه سبز» را در گلمکان معرفی کرده است. اینکه این مکان در شاهنامه درباره‌اش این‌طور آدرس داده‌اند و از این دست کارها. یا در همان منطقه گلمکان گور عبدالرحمان گهواره‌گر نوزاد را معرفی و تمام جزئیاتش را ثبت کرد. خب، من سیدی هم مثل ایشان به خراسان‌شناسی علاقه‌مندم. توی یکی از مقالات ایشان متوجه شدم ابوعلی فارمدی مشهور که عارف بود و در روستای فارمد نزدیک جاده سیمان زندگی می‌کرد مقبره‌اش در فلان‌جاست. این هم تصویرش. بعد رفتم دیدم بله، در یک قبرستان عمومی در فارمد، قبر ایشان وجود دارد. حالا من رفتم دنباله کار ایشان را گرفتم و درباره اهمیت این عارف مشهور مطالبی نوشتم و حالا هم مقبره خوبی برای ایشان ساخته‌اند. ایشان از این دست مقالات زیاد دارد. درباره جای‌جای خراسان خودمان، نه خراسان بزرگ، مقالاتی زیادی دارد.

زمانی که رضاخان شاه می‌شود از ۱۳۰۴ شروع می‌کند به انجام دادن اصلاحاتی در مشهد. جز بالاخیابان و پایین‌خیابان، باقی خیابان‌ها در آن زمان درست شد. از بیمارستان و آرامگاه فردوسی و باقی چیزها در همان زمان ساخته شد. بکوب‌بکوب افتادند به جان مشهد. توی همان زمان، رضاشاه بزرگانی را دعوت کرد به مشهد از جمله آقای اقبال آشتیانی مورخ و سایر بزرگان مشهد، و دستور داد جمع شوند و بنویسند قبل از اینکه من بیایم مشهد چه داشت و چه بوده، و از وقتی من آمده‌ام چه شده. اسم این جمع و گروه شد «مکتب شاهپور». قرار بود ۲ تا کتاب هم چاپ بشود. این کتاب نوشته شد. دبیر این جمع هم استاد مدرس رضوی بود ولی چون خورد به وقایعی مثل گوهرشاد، منتشر نشد و حتی بعدها گم شد. ولی ما از این جمع خبر داشتیم. کار هم گروهی بود. به‌تازگی بخشی از آن پیدا شده است. بخش قبل از رضاشاه را استاد ایرج افشار -در واقع مدرس رضوی به او سپرده بود- انجام داد و بنیاد پژوهش‌ها هم به نام «سالشمار مکتب مشهد» چاپ کرد. بخش رضاشاه به بعد این کتاب تا سال‌ها گم‌وگور بود. چند سال پیش خانواده مدرس رضوی بعد از مرگش یک گونی اطلاعات و کاغذ برده بودند دانشگاه فردوسی. یکی از مسئولان قطب علمی به من اطلاعات را داد و دیدم یک کتاب پانصدصفحه‌ای پیدا کردم که همان بخش گمشده کتاب بود. گفتم این کتاب خیلی اهمیت دارد و باید چاپش کنیم. گفتند ما پول نداریم. گفتم من درستش می‌کنم. اوایل دهه ۸۰ بود که رفتم مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی شهر مشهد و از اهمیت کتاب گفتم. آن‌ها هم هزینه‌اش را متقبل شد و حتی کتاب سال خراسان هم شد. اولش هم کنده شده بود. چون قبلا در کتاب تاریخ آستان قدس به این مکتب شاهپور اشاره شده بود، از همان پاراگراف کتاب متوجه شدم که این نوشته‌های همان مکتب است. علاوه‌بر این، متوجه شدم که محمود فرخ، علی‌اکبر فیاض، عبدالحمید مولوی و چندنفر دیگر هم در نوشتن این کتاب دخالت داشته‌اند. من در مقدمه کتاب اشاره کردم که این کتاب به این دلایل، همان کتاب است و این افراد هم در آن دخالت داشته‌اند. اسم آن را هم گذاشتم «مشهد در آغاز قرن ۱۴»، چون گزارش شهر مشهد است از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۳. اینکه مشهد چندتا دوچرخه دارد، خیابان‌ها را کی کشیدند، قیمت خانه‌ها چه‌قدر بوده و مفصل از جزئیات شهر در این کتاب وجود دارد.

ایشان در سال ۱۳۱۴ که واقعه مسجد گوهرشاد روی داد وسط دعوایی بین استاندار و نایب‌التولیه آن زمان به آستان قدس رفت. وسط این معرکه موقوفات مسجد گوهرشاد را که اداره مستقلی بود و زیر نظر متولی مسجد اداره می‌شد به‌خلاف بردند زیرمجموعه موقوفات آستان‌قدس کردند

گزارش علامه عطاردی

از سختی‌های کار عبدالحمید مولوی در آستان قدس رضوی

ولیان گفت مواظب باش در دوران من نمیری!

مرحوم عبدالحمید مولوی به آستان قدس رضوی سخت علاقه داشت. او عمر خود را در این روضه مبارکه گذرانیده بود و به این کار مباهات می‌کرد. پدران و اجداد او هم از خدمتکاران و کارگزاران آستان مقدس رضوی بودند و همه زندگی و هستی او متعلق به آستان قدس بود. او در کارهای فرهنگی و عمران روضه منوره تا هنگام حیات مستقیم و یا غیرمستقیم فعال بود، و مورد مشورت قرار می‌گرفت. او در هیئت‌های بررسی و یا بازرسی کتابخانه آستان قدس همواره عضویت داشت و در این هیئت نفر اول و صاحب‌نظر بود.

علامه عزیزالله عطاردی، دیگر خراسان‌شناس مشهور، دراین‌باره می‌نویسد: همگان به کار و تخصص او اعتقاد داشتند و به آرا و نظریاتش اعتماد می‌کردند و مورد توجه قرار می‌دادند. یکی از کارهای او فهرست کتابخانه آستان قدس بود که در مدت چند سال انجام گرفت. همچنین فهرستی از قرآن‌های آستان قدس رضوی را تهیه کرد. حدود سال ۱۳۴۵ شمسی روزی به کتابخانه آستان قدس رضوی رفتم و در نظر داشتم یک کتاب خطی بررسی کنم. برای این منظور به اتاق بزرگ رئیس کتابخانه رفتم تا کتاب مورد نظر را برایم بیاورند. در این هنگام، مشاهده کردم مرحوم عبدالحمید مولوی در آنجا نشسته است و تعدادی قرآن خطی را بررسی می‌کند. من هم نزدیک او رفتم و کنارش نشستم. بعد از احوالپرسی فرمودند: قرار است در پاکستان نمایشگاهی از قرآن‌های خطی باستانی تشکیل شود. آن‌ها از دولت ایران خواسته‌اند تعدادی از قرآن‌های قدیمی آستان قدس هم در آنجا در معرض نمایش قرار داده شود. مقامات آستان قدس اجازه گرفتند و موافقت تولیت آستان قدس را در این مورد خواستند. موافقت شد که قرآن‌ها را بیمه کنند و به پاکستان بفرستند و بلافاصله بعد از نمایش، به مشهد مقدس برگردانند. مرحوم مولوی فرمود: آستان قدس رضوی از من خواسته است قیمت و ارزش این قرآن‌ها را تعیین کنم و بر اساس آن بیمه‌نامه تهیه شود. ایشان یک قرآن کوچکی که در عهد سلطان محمود غزنوی در سال ۳۹۹ به آستان قدس رضوی تقدیم شده بود به من نشان داد. فرمود: من این قرآن را به مبلغ یک میلیون تومان بیمه کردم -به یک میلیون تومان در سال ۱۳۴۵. یکی از مقامات آستان قدس گفت: این مبلغ زیاد است. من به او گفتم: این قرآن در دنیا منحصربه‌فرد است. نسخه‌ای با این قدمت در کجا هست و اگر حادثه‌ای پیش آمد از کجا می‌توان آن را جبران کرد؟

کتابخانه مرحوم مولوی

مرحوم عبدالحمید مولوی از جوانی به مطالعه و تحقیق عشق داشت و با علما و فضلای مشهد مقدس و فرهنگیان و نویسندگان در ارتباط بود. از این رو، به کتاب و کتابخانه علاقه داشت و در طول زندگی خود کتابخانه معتبری فراهم کرده بود. او در دفترچه موقوفات آستان قدس درباره کتابخانه خود چنین گوید: بنده، عبدالحمیدمولوی، ۲۵ سال رئیس اداره املاک آستان قدس بوده‌ام و کتاب‌شناسی و ارزیاب کتاب. کتابخانه مفصلی شامل بیش از ۹۰۰ جلد کتاب خطی داشتم و کتاب‌ها را به دانشکده الهیات و علوم دینی دانشگاه فردوسی فروختم تا وجه آن را صرف هزینه روزانه زندگی کنم. بد نیست بدانید با سوابقی که در امور آستان قدس دارم ماهی ۶۲۹ تومان و یک قران، بیمه ایران در مشهد به بنده می‌دهد و ماهی ۴۸۲ تومان و ۷ قران آستان قدس می‌پردازد و جمع دو مبلغ ۱۱۱۱ تومان و ۸ قران در ماه می‌گردد. با اسعار گران، آیا چند روز زندگی را در ماه می‌توان با این مبلغ تأمین کرد و به همین جهت، کتب نفیس و عزیز را فروختم تا بتوانم با احتیاجات بسیار گران و عوارض مختلف شهرداری و حق‌الارض منزلم که عرصه آن موقوفه جامع گوهرشاد است در این پایان عمر روزی را به شب آرم و شبی را به روز برسانم. اشتغال بنده اکنون نوشتن مقاله و کتاب است که جملگی چاپ شده و در دانشگاه‌های دنیا و ایران محفوظ و مضبوط می‌باشند و ۲۰۹ مجلد نفیس و قیمتی را که هر یک شامل چندین رساله و کتاب است به دانشکده الهیات مشهد هدیه دادم که در اشکاف‌های متعدد به نام بنده مضبوط می‌باشد. اگر در تنگنا نبودم، تمام کتاب‌های خطی در علوم مختلف را تسلیم می‌کردم و تقدیم می‌داشتم زیرا کتب خطی میراث بزرگان و دانشمندان ایران است و به تمام ایرانیان متعلق خواهد بود.

چالش مولوی با عبدالعظیم ولیان، استاندار وقت

عبدالعظیم ولیان در سال ۱۳۵۳ به عنوان نیابت تولیت و استاندار خراسان معین شد. برنامه او در مشهد تخریب و نوسازی فضای فلکه آستان قدس رضوی بود. در زمان نیابت تولیت او، به علت گزارش‌هایی که به او رسیده بود، مقرر شد نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی بازنگری، و نسخه‌ها با دفاتر هماهنگ شود. از این رو، هیئتی از علما و کارشناسان به سرپرستی مرحوم مولوی با حکم و ابلاغ نیابت تولیت به این کار اقدام کردند. مرحوم مولوی دراین‌باره گوید: ۶ ماه قریب ۱۲ هزار جلد خطی کتابخانه آستان قدس را انجمن مذکور بازرسی کرد و تمام کتب و نفایس در جای خود، طبق دفاتر کتابخانه محفوظ و مضبوط بود و کسی دستبردی نزده بود و این عمل موجب آسایش نایب‌التولیه گردید. اما کتاب‌ها به قدری خاک داشت که در هر جلسه دست و لباس حاضرین پر خاک می‌شد و با اینکه قبلا ظاهر کتاب را از خاک می‌ستردند، مع‌الوصف اوراق داخل کتاب را که نمی‌توانستند پاک و تمیز نمایند، و هرروز نیازمند به تعویض لباس می‌شدیم. علاوه بر اینکه مقداری گرد و خاک هم نوش جان می‌کردیم. هرچه در هر روز بازرسی می‌کردیم، در ۵ نسخه گزارش می‌دادیم که از شماره فلان تا فلان شماره را دیدیم و درست بود، و چندین گزارش داده شد و در آخر بهبود وضع کتابخانه را در چند صفحه گزارش دادیم، و مدت‌ها گذشت و از دفتر نیابت تولیت وصول گزارش‌ها را ننوشتند و تشکر خشک و خالی هم نکردند. روزی در صحن مقدس او را دیدم. عبدالعظیم ولیان به صحن آمده بود و کاشی‌های نصب‌شده را تماشا می‌کرد. او را ملاقات کردم و در ضمن صحبت، گفتم ۶ ماه به بازرسی کتاب‌ها اشتغال داشتیم و گزارش‌ها را دادیم. نه جواب وصول دیدیم و نه تشکر از این عمل و حتی کادویی هم ندادید. فرمودند: لابد جواب نداشته. گفتم: پس ما کار لغو و بیهوده کرده بودیم. فرمودند: مگر چیزی هم می‌خواستید؟ گفتم: بنده بازنشسته آستان قدس هستم ولیکن زرخرید شما نبوده‌ام. شما تقاضای کتبی کردید و ما ۶ ماه عمر را صرف رسیدگی به آن تقاضا کردیم. فرمود: جای دفن می‌خواهید؟ گفتم: جناب علی منصور در سال ۱۳۲۱ در دارالسرور جای دفن به من داده‌اند. او از من جدا شد و چند قدمی جلو رفت و برگشت و فرمود: مولوی! اگر در نیابت تولیت من فوت کنی نمی‌گذارم تو را در آنجا دفن کنند. گفتم تا شما نایب‌التولیه باشید، من هم فوت نمی‌کنم! زهرخندی زد و رفت.

ولیان از من جدا شد و چند قدمی جلو رفت و برگشت و فرمود: مولوی! اگر در نیابت تولیت من فوت کنی نمی‌گذارم تو را در آنجا دفن کنند. گفتم تا شما نایب‌التولیه باشید، من هم فوت نمی‌کنم! زهرخندی زد و رفت